

## درستی راه شهیدان

ما نمی‌توانیم این نهضت را خطا بدانیم و آن را تخطئه کنیم. اگر آن را از یک زاویه تنگ و باریک و اهداف زودگذر ببینیم و بررسی کنیم که عبارت از دیدگاه فردی و روزمره‌ای است که به دنبال روش‌های زندگی روزانه می‌چرخد و بر محور منافع زودگذر دور می‌زند که مدعیان آن به دنبال آن هستند. قطعاً به خطا رفته‌ایم.

قطعاً نهضت امام حسین علیه السلام یک نهضت منصفت‌طلبانه زودگذر نبود که حسین علیه السلام آن را دنبال نماید و به هر وسیله‌ای و قیمتی، آن را به دست آورد! علت آن هم روشن است و آن این است که حسین علیه السلام آن حکومت و خلافت اسلامی را می‌خواست که شرایط خود را داشته باشد و آن شرایط او را راضی

به طور خلاصه می‌توان گفت: نهضت حسین بن علی علیه السلام یک حرکت قوی و نیرومندی بود. انگیزه‌های روانی خاص خود را داشت که سبب شده به این قیام، مبادرت ورزد و نمی‌شد که آن انگیزه‌ها را نادیده بگیرد و یا از آنها به آسانی درگذرد و از مسیرش منحرف شود.

قطعاً این نهضت به آثار و اهداف خود نائل آمد؛ زیرا این نهضت تنها در یک زمان باقی نمانده، بلکه در طول زمان و گذشت نسل‌ها، تأثیر داشته است. این نهضت در دو جهت، آثار داشته است: از طرفی یک پیروزی برای خاندان حسین علیه السلام بود و از طرف دیگر جنگی بر علیه بنی‌امیه (و هر ستمگری در هر دورانی) در درازمدت.

هرگز شهید نمی‌شود و دنیا و جهان را به فضیلت شهادت، متبرک نمی‌کند! حسین بن علی علیه السلام حکومت خلافت را شده (خلافت اسلامی) را می‌خواست. آنجا که دیگر اسباب آن فراهم نبود و اهل زمان، آن را نمی‌خواستند. او چنین حکومتی را می‌خواست. اما مردم زمانه به دنبال یک حکومت دنیایی بودند که منافعشان را اشباع نماید و در راه آن، به جدال برخاسته بودند و تلاش می‌کردند.

**هدف نهضت امام حسین علیه السلام**  
 بیشتر دعوت مردم و اقناع اذهان بود تا تنظیم امور و الزام واقعی. اولین سفیر او - مسلم بن عقیل - وارد کوفه شد در حالی که از مال دنیا هیچ چیز نداشت تا آنجا که هفتصد درهم، قرض داشت که وصیت کرد بعد از مرگش آن را به صاحبانش برگردانند. اینجاست ایستگاهی است که دعوت‌های بزرگ نزد آن بار می‌اندازد و نمی‌شود به سادگی از کنار آن گذشت. با وجود این، حضرت مسلم از آن نگذشت و نخواست خود را ذلیل سازد.

کند. نه هر خلافتی را که به هر قیمت و وسیله‌ای آن را غنیمت بشمارد و زندگی و معیشت چندروزی را به دست آورد. آیا اینجا نقطه اشتباه شهیدان است؟ نه، بلکه دقیقاً همان نقطه صحت و درست‌اندیشی شهیدان است!

### ویژگی‌های شهیدان

اساساً اگر شهید نداند که واقع، بر خلاف اوست پس کیست؟ واقعی که او را شکست خواهد داد و دقیقاً نقطه مقابل اهداف او خواهد بود. آری اینجا نقطه «شهادت» است و شهید واقعیت مصیبت‌بار درد‌آلود را با فداکاری می‌پذیرد تا هدف عالی را به دست آورد. او با خون خود به جامعه بی‌رمق، روح، و به انسان‌های زبون، شجاعت می‌بخشد. به اهداف پست، خط بطلان می‌کشد و دیده انسان منحط را به سوی نقطه اوج و افق‌اعلی متوجه می‌سازد. این راه شهیدان است.

آری «شهید» - در چشم ظاهربینان - خطا می‌کند. آری او خطا می‌کند. اگر خطا نکند و به واقع برسد،

بیعت حسینی را آماده سازد و نیرو جمع کند. اما هیچ کدام از این کارها را نکرد بلکه امویان از ورود مسلم به کوفه ترسیدند و برای مقابله با او، عبیدالله بن

زیاد را به کوفه گسیل کردند که جلوی خطر مسلم را بگیرند.

در حالی که در همان ایام نیز مسلم می توانست (در خانه هانی) عبیدالله زیاد را از پا درآورد و بر اوضاع مسلط شود و بر تخت حکومت بنشیند و یزید را از خشن ترین یاران خود محروم کند. اما هیچ یک از این کارها را نکرد؛ زیرا قانون و شریعت خلافتی که مسلم به دنبال آن

اگر حضرت مسلم می خواست قطعاً می توانست از اسباب و لوازم دنیوی و سیاسی، آلف و الوفی جمع کند. این شرایط برای او ممکن بود؛ زیرا

بنا به گزارش برخی روایات تاریخی، در ابتدای کار، سی هزار نفر با او بیعت کردند و وفاداری خود را به حسین علیه السلام ابراز کردند. در این موقعیت مساعد، او به خوبی می توانست قصر دارالامارة را محاصره کند و بر آن مسلط باشد و حکومت حسینی تشکیل دهد و بعد از آن مبلغان و داعیان را به اطراف و بلاد شرقی و بفرستد و زمینه

قطعاً نهضت امام حسین علیه السلام یک نهضت منفعت طلبانه زودگذر نبود که حسین علیه السلام آن را دنبال نماید و به هر وسیله ای و قیمتی، آن را به دست آورد! علت آن هم روشن است و آن این است که حسین علیه السلام آن حکومت و خلافت اسلامی را می خواست که شرایط خود را داشته باشد و آن شرایط او را راضی کند. نه هر خلافتی را که به هر قیمت و وسیله ای آن را غنیمت بشمارد و زندگی و معیشت چندروزی را به دست آورد.

آیا اینجا نقطه اشتباه شهیدان است؟ نه، بلکه دقیقاً همان نقطه صحت و درست اندیشی شهیدان است!

هیچ حق دیگری بر مردم نداشت مگر این که دوباره مردم بر علیه حاکم قیام کنند و آزادانه او را به خلافت برگزینند. جنگ میان علی علیه السلام و معاویه به این وضوح و روشنی نبود که هیچ شبهه‌ای میان جناح حق و جناح باطل نباشد و طرفداران فضیلت از حامیان رذیلت، متمایز باشند. اما مسأله در بیعت حسین علیه السلام کاملاً روشن بود و به وضوح و روشنائی صبح صادق در دید و چشم بیننده آن!

چنانکه گفتیم این نخستین تجربه‌ای بود که مسلمانان پس از گذشت دوره فداکاری در راه عقیده و ایمان، آن را لمس می‌کردند. دوره‌ای که انسان مسلمان، از مال و جان و خاندان خویش دست برمی‌داشت و به جنگ پدر و برادر و پسر خویش آن‌گاه که با او بر سر اسلام، اختلاف عقیده داشتند، می‌رفت. پس از دوره‌ای که عده اندکی از مسلمانان با ایمان جلوی بیشترین گروه مشرکان را می‌گرفتند و در دست، سلاح داشتند و می‌کشتند یا شهید می‌شدند. پس از دوره‌ای که مردم عمیقاً

بود این کارها را تجویز نمی‌کرد و او اعتقاد داشت که نیازی به این حيله‌گری‌ها و سیاست‌بازی‌ها نیست؛ زیرا حق، کاملاً روشن است و باطل نیز تماماً روشن. دیگر نیازی به «ترور و غداری» نیست و نباید بی‌جا خون‌ریزی کرد و خون مسلمانان را هدر داد. او -خود- در مورد این کارها به بنی‌امیه انتقاد می‌کرد؛ چگونه خود مرتکب آنها می‌شد؟!

### رای مردم

مسلم عقیده داشت که حق بزرگ رهبر او، حضرت حسین بن علی علیه السلام در خلافت، تنها روی یک چیز استوار است و آن اقبال و رأی مردم و انتخاب اختیاری و آزاد آنهاست. اما این حق میسور نشد؛ زیرا مردم از دور او پراکنده شدند. حالا یا از ترس حاکم و یا از ضعف ایمان.

عقیده مسلم آن بود که او باید این واقعیت (پراکندگی مردم) را به اطلاع رئیس و پیشوایش برساند و او را از آمدن به کوفه منصرف نماید. مسلم

تغییر یافته بودند و تصور داشتند که دیگر آن دوره سپری شده و فراموش کرده‌اند که تغییر یافته‌اند.

### مردم غلام سیم و زرانند

چگونه حسین علیه السلام شکست می‌خورد و یزید پیروز می‌شود؟ در جامعه‌ای که عهد نبوت و رسالت را دیده است و خلافت را هنوز به روش خلفای راشدین به خاطر دارد! دقیقاً پاسخ، یک جمله واقعی است که حسین علیه السلام به هنگام یأس خود از پیروزی به زبان آورد و نشان داد که چگونه او، به حقانیت خود، اعتقاد دارد و با تعجب می‌بیند که امور، برخلاف آنچه باید باشد جریان دارد. او گفت:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ  
لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ  
بِهِ مَعَايِشُهُمْ. فَإِذَا مَحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ  
الدِّيَانُونَ».

«مردم بندگان دنیا هستند. دین

ملقمه‌ای در زبان آنهاست. دور دین را می‌گیرند مادامی که زندگی‌شان در پرتو آن به خوبی تأمین شود. اما اگر با امتحان سختی

روبرو شوند قطعاً گروه دینداران اندک خواهد بود».

انسان‌های زمینی و کسانی که زندگی دنیایی را محور می‌بینند و خصلت منفعت‌خواهی در سرشتشان ظهور دارد، چندان نگران صلاح و خیر مردم نیستند؛ و این امر تعجبی ندارد. زیرا آنها نمی‌توانند از دایره تنگ زندگی مادی خود بیرون آیند. آنان آرمان‌های والا و وعده‌های آن‌جهانی و بهشتی را نه باور کرده‌اند و نه قبول دارند. آنها تنها منفعت خود را می‌خواهند و از جاده نفع‌طلبی بیرون نمی‌روند. زیرا راهی جز آن نمی‌شناسند. این چنین آدم‌ها، یک قندیل کم‌نور و ضعیف را بر یک ستاره درخشان در آسمان، ترجیح می‌دهند؛ نه از این جهت که ستاره درخشان را نمی‌بینند، بلکه از آن جهت که قندیل و ستاره را با هم می‌بینند اما باور دارند که قندیل نزدیک است و ستاره دور.

چنین آدم‌هایی از سراب و شوره‌زار نیز متأثر نمی‌شوند (که از دور دیده می‌شوند) زیرا اینها، هرگز از

شهیدان‌اند.

شهیدان در معیارهای دورنگری، همواره مصیب‌اند و راه درست رفته‌اند. گرچه ممکن است آنها با معیارهای نزدیک‌تر و زودگذر، خطاکار باشند؛ با معیار شکم‌ها و معده‌ها و پوست‌ها نه با معیار ارواح و جاودانگی‌ها. از جمله این مردان جاوید، قطعاً یکی هم حسین بن علی علیه السلام - شهید جاوید - است. نه! او «ابوالشهداء» (پدر شهیدان) است و سرچشمه شهادت و فضیلت که هیچ چشمه‌ای در تاریخ بشر به مانند او جوشان و جاویدان نیست.

از این جهت است که حسین علیه السلام در نگاه دورنگر و معیار جاوید خود، پیروز است و مصیب و نه در معیار نزدیک و زودگذر. معیار نفع و لذت‌طلبی که تنها محورش زندگی روزمره است. و آن معیاری نیست که نه برای آن تأسف خورد و نه به سوی آن بار بندد.

ادامه دارد

زندگی اندرونی و خانگی خود بیرون نیامده‌اند و هرگز تشنگی قلب را درک نمی‌کنند و سراب را نمی‌بینند. اما سرشت شهدا و طبیعت آنان، سرشت و طبیعتی دیگر است. سرشت فداکاری است نه سرشت معامله و خرید و فروش و بیع و شراء. طبیعت معامله‌گر، همواره به سمت خصلت‌های زشت می‌رود. اما طبیعت فداکار شهید به بذل موجود در برابر امر جاوید و حیات جاودان جوش می‌خورد.

چقدر فاصله است میان این دو طبیعت، و به همان مقدار میان خطای شهیدان با خطای معامله‌گران. میزان‌ها و معیارهای معامله‌گری معیارهای یگانه‌ای نیستند که کار و موجودی آدمیان با آنها، اصلاح شود؛ زیرا انسان‌ها هرگز از آنهایی که همواره راه خطا (غیرعادی زندگی) را پیموده‌اند بی‌نیاز نیستند؛ چون آنها آدم‌های صادقی نیستند. آنها از سطح انسان‌های زندگی خیلی بالاترند. اینان، همان